

اندیشه انتقادی و بیان آبرونیک در بیان‌نامه وارثان زمین

اسحاق طغیانی*

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

محمدظاهر فایز

دانشجوی دکتری ادبیات غنایی، دانشگاه اصفهان

حسین آقاحسینی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

چکیده

پس از سقراط و افلاطون بحث‌های فراوانی در مورد آبرونی صورت گرفته؛ اما تاکنون تعریفی واحد که حدود آن را مشخص کند، بیان نشده است. با این حال، تمام محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که آبرونی با نوعی پنهان‌کاری، مطلبی را برخلاف نظر حقیقی شاعر بازگو می‌کند. آبرونی در واقع، نوعی از نگاه و جهان‌بینی است که صناعات ادبی دیگری همچون کنایه، هجو، طعنه، تضاد و پارادوکس را نیز درون خود جای داده است. این صنعت به‌شکلی متمایز خنده و گریه را به هم پیوند می‌دهد؛ چنان‌که سایر شگردهای ادبی از این کار ناتوان‌اند. در این مقاله، به معرفی و اصف باختری، یکی از شاعران معاصر افغانستان، پرداخته شده که به‌گونه‌ای چشمگیر از شگرد آبرونی استفاده کرده است. و اصف در منظومه *بیان‌نامه وارثان زمین* صدای دردها و آمال مردم افغانستان است که دچار دگم‌اندیشی ویرانگر حکومت طالبان شده‌اند. او در این منظومه، با درآمیختن عواطف متناقض و نگاهی آبرونیک، به بیان مسائل اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی افغانستان می‌پردازد. در این مقاله، با تحلیل آبرونی‌های این

* نویسنده مسئول: etoghiani@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۳۱

منظومه نشان داده شده که تا چه اندازه شاعر در بیان وضعیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی کشور خود با موفقیت از شگرد آیرونی بهره برده و شعر آیرونیکی خود را به یکی از مصادیق موفق شعر معاصر فارسی در افغانستان تبدیل کرده است.

واژه‌های کلیدی: آیرونی، شعر معاصر فارسی، واصف باختری، افغانستان، طالبان.

۱. مقدمه

آیرونی که در فارسی گاه به کنایه ترجمه می‌شود (نک: آقازینالی و آقاسینی، ۱۳۸۷: ۱۰۰)، به‌عنوان شگردی ادبی در قلمرو شعر و ادبیات اروپا، از قرن‌ها پیش از جایگاه بلندی برخوردار بوده و به‌دلیل تحولات اجتماعی با فرازوفرودهایی هم روبه‌رو شده است. این فرازونشیب‌ها از یک سو، به گستردگی و غنای مفهوم آن افزوده و از دیگر سو، با افزوده شدن نگرش‌های متفاوت، تعریف آن را به‌مراتب پیچیده‌تر کرده است؛ تا آنجا که امروز نزد ادیبان و دانشمندان تعریف دقیق و مورد اتفاقی از آن در دست نیست.

دشواری و عدم اجماع محققان در تعریف آیرونی تا بدانجاست که داگلاس میوک^۱، منتقد برجسته قرن بیستم، می‌گوید: «هیچ چیز سخت‌تر از این نیست که بخواهیم تعریف دقیقی از آیرونی ارائه دهیم» (8: 1969). دشواری موضوع فقط در محدوده تعریف خلاصه نمی‌شود؛ بلکه از لحاظ گستردگی معنا و مفهوم نیز به منشوری چندوجهی می‌ماند که هرکسی به‌اندازه فهم خود آن را از یک یا دو جنبه برداشت می‌کند (داد، ۱۳۸۷: ۱۸). گستردگی آیرونی از یک سو، بیانگر تحول‌ها، دگرگونی‌ها و رشد مفهومی آن در دل شعر و ادبیات است (موکه، ۱۳۸۹: ۱۹) و از سوی دیگر، بر چندبُعدی بودن و پیچیدگی‌های این شگرد ادبی صحنه می‌گذارد؛ چنان‌که موکه، منتقد معاصر غرب، اذعان می‌کند: «اگر روزی احساس کردید که مایلید کسی را به سرگیجه فکری و تحلیلی دچار کنید، یکی از بهترین راه‌های این است که از او بخواهید درجا آیرونی را برایتان تعریف کند» (همان، ۱۷). از این رو، در پژوهش حاضر سعی می‌شود در گام نخست چگونگی و دلیل گرایش باختری، شاعر ممتاز و معاصر فارسی‌زبان افغانستان، به آیرونی و سپس دیدگاه آیرونیکی او در پیوند با اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افغانستان معاصر تبیین شود و در گام‌های بعدی به این

پرسش پاسخ داده شود که انواع و رده‌های مختلف آبرونی به‌کاررفته در مجموعه شعر *بیان‌نامه وارثان زمین*، تنها اثر آبرونیک واصف باختری، چیست.

واصف باختری متولد سال ۱۳۲۱ش در استان بلخ افغانستان است. او از دانشگاه کابل مدرک کارشناسی ادبیات فارسی و از دانشگاه کلمبیای امریکا مدرک کارشناسی ارشد فلسفه و دکتری رشته آموزش و پرورش دارد (قویم، ۱۳۸۷: ۹۱؛ ثروتی، ۱۳۹۰: ۱۶). او شاعری مشهور در داخل و خارج افغانستان است که از نوجوانی به سرودن شعر در قالب‌های کلاسیک و نو پرداخت. بیشتر شاعران و ادیبان افغانستان او را شخصیت ممتاز ادبیات نو و صاحب‌نظر در گستره شعر، ادب، عرفان و فلسفه می‌شناسند.

باختری در تحول و گسترش شعر نو پارسی در افغانستان از جایگاهی ممتاز برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که تأثیر و نفوذ او را در فضای ادبی افغانستان نمی‌توان انکار کرد. او در سرودن شعر نو از شاعران نوپرداز ایران و شاعران پیشرو جهان پیروی می‌کند. زبان شعر باختری متانت و پختگی بسیاری داراست (ثروتی، ۱۳۹۰: ۱۷). وی از شاعران مهم و صاحب‌سبکی است که اکثر سروده‌هایش حاصل نوآوری‌های فکری و عاطفی خود اوست. اشعار وی از لحاظ محتوای بسیار غنی و نیز زبان و تصاویر، مبتکرانه و خلاقانه است.^۲

۲. بحث و بررسی

۲-۱. باختری و چگونگی نگاه آبرونیک او به افغانستان

آبرونی هم پیشینه تاریخی کهنی دارد (افلاطون [قرن چهارم ق.م.] آن را اولین بار در کتاب *جمهوریت* خود به‌کار برد) (Cuddon, 1979: 355) و هم از ظرفیت زیادی برای بیان مفاهیم متعدد برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که شاعران آبرونیک می‌توانند جهان‌بینی و حتی مباحث جدلی خویش را از طریق آن به مخاطب عرضه کنند؛ چنان‌که سقراط در لابه‌لای بحث‌های خود از روش «آبرون»، قهرمان اساطیری یونان باستان، استفاده می‌کند و برای کشف ضعف و ایجاد تناقض، در برابر حریف خود را به ناهمی می‌زند تا از این طریق او را مغلوب کند؛ به همین سبب، این واژه را یکی از دشمنان سقراط هم برای اشاره به روش مباحثه‌ای به‌کار می‌برد (جوادی، ۱۳۸۴: ۳۸).

باختری نیز در زمانه خویش، همین نگاه آبرونیک را به افغانستان دارد. او در شعر بلند *بیان‌نامه وارثان زمین* با دارا بودن یک منش اجتماعی، خود را نماینده مردم افغانستان می‌داند و گروه طالبان را که به سبب عوامل بیرونی بر سیاست و اجتماع افغانستان تسلط یافته‌اند، از یک سو، حریف خویش می‌پندارد و از سوی دیگر، آن را مورد انتقاد و تمسخر قرار می‌دهد. با این رویکرد است که نگاه آبرونیک باختری به افغانستان معاصر تناقض‌های تاریخی را بیان می‌کند. بنابراین، او نیم‌نگاهی به تاریخ گذشته و پرافتخار کشورش می‌اندازد که در روزگار نه‌چندان دور در دل ایران کهن نقش چشمگیری داشته است و نیم‌نگاهی نیز به زمانه‌اش دارد که در آن افغانستان در عقب‌ماندگی‌ها، مظالم اجتماعی و رکود صنعت و تمدن جایگاه اول را دارد. در این نگاه دوگانه است که احساسات و عواطف متناقضی را به هم گره می‌زند؛ از سویی، بر گسست تاریخی و شکوه از دست‌رفته حسرت می‌خورد و از دیگر سو، وضعیت کنونی را مایه ننگ و شرمساری می‌داند. همین دوگانگی است که در قسمتی از شعر، از زبان طالبان چنین نمود می‌یابد:

بزرگ‌ترین اندوه ما این است / که چرا هندسه بر وزن مدرسه است / همه مناره‌ها
باید منفجر شوند / زیرا در روزگار عتیق / در بادیه‌های فارسیان نیزه‌گذار / بر تارک
مناره‌ها آتش می‌افروختند... / چون امروز بر تارک هیچ مناری / آتش نمی‌افروزند /
بدان‌ها نیازی نیست... (باختری، ۱۳۸۳: ۱۴).

هندسه، مدرسه، مناره و آتش در تاریخ ایران کهن از نقش برآزنده تمدنی برخوردارند. باختری با مهارتی خاص به این واژه‌ها باری نمادین بخشیده است. این چهار واژه از یک طرف، ارتباط ایرانیان کهن را با فن و راه‌های فراگیری دانش و صنعت بازگو می‌کنند و از طرف دیگر، ایدئولوژی و جهان‌بینی نیاکان ما را درباره خدا و هستی نشان می‌دهند. شاعر با مقایسه تاریخ باستان و عصر حاضر، پیروزی و شکست نسل دیروز و امروز افغانستان را در تقابل هم قرار می‌دهد و با اشارات تلمیحی به تاریخ کهن، سردمداران حاکم را با برملا کردن سبک‌سری و قرائت‌های ناسالمی که از دین دارند، به نقد می‌کشد.

او باینکه خواننده را ظاهراً می‌خنداند، دراصل او را متوجه دردهای پنهان دیگر هم می‌کند؛ چنان‌که آلن تامپسون نیز در کتاب *خنده خشک* چنین ادعا می‌کند:

در آبرونی احساس‌ها با هم برخورد می‌کنند [...] و آبرونی هم احساسی و هم عقلی است؛ لاقلاً در جلوه‌های ادبی‌اش. برای درک آن باید کنار ایستاد و خون‌سرد بود. برای حس کردنش هم درد کشید و هم غصه آرمان ازکف‌رفته را خورد. خنده آغاز می‌شود؛ اما روی لب می‌خشکد. پس تضادهایی که با تعریف‌های عینی آبرونی کاملاً مطابقت دارند تا این احساس متضاد را برنینگیزند، آبرونیک نمی‌شود (موکه، ۱۳۸۹: ۲۰).

همچنین، می‌افزاید آبرونی زمانی آبرونی است که ترکیبی از درد و خنده را تولید کند و تضاد آبرونیک برای اینکه آبرونی باشد، باید هم دردناک و هم خنده‌آور باشد (همان، ۱۳۵).

با توجه به چنین نگرشی، واصف باختری را می‌توان از شاعران آبرونیست قلمداد کرد که هم اشعارش از منطق و ساختار آبرونی برخوردار است و هم نگاه آبرونیک به افغانستان دارد.

۲-۲. آبرونی و ویژگی‌های آن در بیان‌نامه وارثان زمین

آبرونی زیرمجموعه‌ای از عواطف و احساسات وابسته به نفرت اعم از هجو، ذم، ریشخند، استهزا و طعنه، و صناعات ادبی همچون تجاهل‌العارف، ایهام، تناقض، پارادوکس و تضاد را درون خود دارد و بیشتر از دریچه تقابل احساسات و عواطف تبیین‌شدنی است.

واصف باختری نیز در اشعار *بیان‌نامه وارثان زمین* بیشتر این زیرمجموعه‌های آبرونی را به‌شکلی منسجم و زنجیروار، و با هدفی واحد و ازپیش‌معین به‌کار می‌برد و قصدش انتقاد از حاکمان زمانه و برملا کردن عیب‌های حریف (گروه طالبان) است تا از این راه هم تناقض‌های تاریخی را بیان کند و هم با واداشتن به خنده‌ای تلخ، دردهای پشت پرده را هویدا نماید.

با تحلیل اشعار آبرونیک باختری درمی‌یابیم که این سخن آلن تامپسون درست است که «آبرونی زمانی آبرونی است که درد و خنده را باهم درآمیزد». وی برای اینکه اهمیت آبرونی و نگاه آبرونیک را نشان دهد، از میان تراژدی‌نویسان بزرگی همچون آشیل، سوفوکل، اورپید، شکسپیر، کورنی، ایسین و راسین، فقط اورپید و ایسین را آبرونیست می‌داند؛ زیرا آن‌ها «نگاه آبرونیکی به دنیا» داشتند (موکه، ۱۳۸۹: ۲۰). بنابراین، روشن است که صرف استفاده از آبرونی به معنای نگاه آبرونیک به جهان نیست؛ همان‌طور که اندرو وایت می‌گوید: «ممکن است اثری به‌رغم استفاده نویسنده آن از صنعت آبرونی، آبرونیک نباشد» (همان‌جا).

با توجه به تعریف آبرونی، شاعر موفق کسی است که تناقض‌های زندگی را به‌تصویر بکشد و با طراحی تابلو، عاطفه‌های متضاد را در هم ادغام کند؛ همان‌طور که اشعار باختری در *بیان‌نامه وارثان زمین* از ویژگی‌های کامل آبرونی و نگاه آبرونیک برخوردار است.

۲-۳. نگاهی گذرا به انواع آبرونی

زیرمجموعه‌های آبرونی از بیست عنوان هم تجاوز می‌کند. سیما داد (۱۳۷۱: ۲۰۹) در کتاب *فرهنگ نقد ادبی* از ده نوع آبرونی یاد می‌کند: آبرونی بلاغی، آبرونی کلامی، آبرونی نمایشی، آبرونی ساختاری، آبرونی موقعیت، آبرونی رومانیتیک، آبرونی تقدیر، آبرونی سقراطی، آبرونی رادیکال و آبرونی سوگناک یا تراژیک. به‌طور کلی، با اتفاق نظر تعدادی از ادیبان و دانشمندان، آبرونی را به دو دسته اصلی می‌توان تقسیم کرد: آبرونی کلامی و آبرونی موقعیت (موکه، ۱۳۸۹: ۴۱؛ داد، ۱۳۷۱: ۲۰۹). در ادامه، به تعریف و توضیح مختصر دو دسته اصلی آبرونی و سپس به بیان مصادیق آن در کلام باختری پرداخته می‌شود.

۲-۳-۱. آبرونی کلامی

داگلاس کالین موکه، آبرونیست معروف غرب، معتقد است آبرونی کلامی یا رفتاری انواعی از آبرونی را دربرمی‌گیرد که آبرونیست آن‌ها را آگاهانه و با ایجاد تمهیداتی در

کلام، رفتار یا نشانه‌های ارتباطی پدید می‌آورد. در پیدایش این نوع از آیرونی، همیشه باید آیرونیستی وجود داشته باشد که با ایجاد تقابل میان ظاهر و واقعیت امور، معنای ضمنی را منتقل کند. وجود چنین آیرونی‌هایی مرهون «آیرونیک بودن» گوینده یا نویسنده آن است (موکه، ۱۳۸۹: ۴۱ و ۶۷). از سوی دیگر، موکه آیرونی سقراطی، آیرونی هزل‌آمیز، تهکم و... را از زیرمجموعه‌های آیرونی کلامی می‌داند. سیما داد که اصطلاح verbal irony را به آیرونی واژگانی برگردانده، معتقد است: «آیرونی واژگانی در ساده‌ترین حالتش، گفتن چیزی است که منظور گوینده نیست» (۱۳۷۱: ۲۰۹). در این نوع آیرونی، شاعر و نویسنده درکل خلاف همان چیزی را که می‌گوید، منظور دارد و خواننده هم به منظور اصلی او آگاه است (اصلانی، ۱۳۸۵: ۲۴۱).

۲-۳-۲. آیرونی موقعیت

آیرونی موقعیت به وضعیت یا حادثه‌ای گفته می‌شود که آیرونیست ندارد؛ ولی همیشه یک قربانی یا ناظر دارد و برخاسته از نوع نگاه و نگرش خاص به جهان هستی است. اینجاست که آیرونیست می‌تواند از تقوای مردی ستایش کند، اما بفهماند که درواقع می‌خواهد ریاکاری او را بکوبد؛ برعکس می‌تواند زهدفروشی را تصویر کند که دم از تقوای می‌زند، ولی با رفتارش ناخواسته سرشت حقیقی‌اش را نشان دهد (موکه، ۱۳۸۹: ۶۷-۶۸). آیرونی تقدیر، آیرونی نمایشی، آیرونی کلی یا فلسفی، آیرونی رمانتیک و... را می‌توان زیرمجموعه‌های آیرونی موقعیت برشمرد.

در اشعار و داستان‌ها، آیرونی موقعیت زمانی روی می‌دهد که برای مثال کسی به بدبختی کس دیگری از ته دل بخندد و در واقع امر نداند همان بدبختی دامن‌گیر او نیز است (داد، ۱۳۷۱: ۲۰۹). آیرونی موقعیت برساخته از نوعی کنش و تقابل است؛ تقابل میان آنچه یک شخصیت می‌خواهد و آنچه دریافت می‌کند. این تقابل نه به سبب اشتباه شخصیت، بلکه به دلیل شرایط دیگری است (نک: اصلانی، ۱۳۸۵: ۲۴۵) که در ادامه، مصادیق آن در اشعار باختری پی‌جویی خواهد شد.

۴-۲. دسته‌بندی و تحلیل نگاه‌های آبرونیک باختری در بیان‌نامه وراثان زمین

براساس مطالعات انجام‌شده، تاکنون در حوزه زبان و ادبیات فارسی علاوه بر کتاب‌ها و رساله‌ها، حدود ده مقاله درباره آبرونی در مجله‌های ادبی ایران منتشر شده است که هرکدام از یک بُعد به تحلیل آبرونی پرداخته‌اند. از این تحقیقات به دست می‌آید که در محدوده زبان و ادبیات فارسی بنابر عواملی، شاعران آبرونیستی که دست‌کم بیش از دو یا چند نوع آبرونی را یک‌جا در اشعارشان به کار برده باشند، یا وجود ندارند یا بسیار اندک‌اند. بنابراین، یگانه‌دلیلی که واصف باختری به عنوان یکی از آبرونی‌سرایان نسبتاً موفق زبان و ادبیات فارسی قد برافراشته، از یک سو، در ساکن بودن او در دنیای غرب و آشنایی عمیقش با زبان‌های مهم بین‌المللی است و از سوی دیگر، در فهم و دانش او در گستره فلسفه، تاریخ، سیاست، شعر و ادبیات اروپا ریشه دارد. او با توجه به اوضاع نابسامان و رقت‌انگیز عصر طالبان، با نگرشی انتقادی، هجوی و استهزایی و با استفاده از طنز برای برملاسازی مظالم و استبدادهای آنان آگاهانه دست به سرودن یک شعر بلند و دراز آبرونیک با عنوان *بیان‌نامه وراثان زمین* می‌زند و نگاه‌های متفاوت آبرونیک خود را به رویدادهای افغانستان معاصر بیان می‌کند و شعری را که از ابعاد مختلف مصداق بارزی از آبرونی است، در گستره زبان و ادبیات فارسی عرضه می‌نماید.

این منظومه شعر بلندی است که در سی صفحه سروده شده است. این شعر در قالبی جدید و با زبانی نسبتاً شفاف و چندبُعدی، از جریان چندساله حکومت طالبان در افغانستان پرده برمی‌دارد. گفتنی است این گروه با قرائت‌های خشک و جاهلانه از اسلام دست به استبداد و چپاول تمام آثار باستانی و تمدنی افغانستان می‌زنند و کشوری را که روزگاری در دل ایران بزرگ اهمیت فراوانی داشته است، به تباهی و ویرانی سوق می‌دهند. آنان فضای خفقان‌آوری را به وجود می‌آورند که هیچ‌کس را توان زیستن در افغانستان باقی نمی‌ماند. باختری با نگرش انتقادی و به کار بستن طنز و ده‌ها نوع از نیشخند و زهرخند، این جریان را طوری به مضحکه، تمسخر و انتقاد می‌گیرد که هم‌زمان دو عاطفه شادی و حزن را درهم می‌آمیزد. او با مهارت و استادی خنده را بر لبان خواننده جاری می‌کند و کمی بعد با واداشتن او به تأمل، خنده را بر لب او می‌خشکاند.

او در بیان‌نامه وارثان زمین - که عنوان آن هم آیرونیک است - انسان‌نماهای قرن را «وارثان زمین» می‌خواند و با بیان انتقادهای و نیشخندهای ملایم، با فعل امر از طرف اول‌شخص - که گویا خود او هم در این جریان شریک است - به‌نماینده‌گی از طالبان فقط فرمان صادر می‌کند. شعر این‌گونه آغاز می‌شود:

گوش فرادارید / ای عوام کالانعام! / ما را زبانی خاص است / ما را بیانی خاص -
 است / ما را بنانی خاص است / پرهیزمان باد از واژه‌های تابناک شسته / و
 تصویرهای این سو و آن سو در متن شعرها رسته / چون دانیم که تصویرگری
 همسایه دیوار به دیوار شرک است / تشبیه چه به کارمان آید... / و از استعاره
 عارمان آید... / آن طوسی، مدیحه‌خوان گبران بود / و سعدی، آن‌گونه که شیخنا
 فریدالزمان... / گویا عتیقه‌فروش یهودی بوده است در دیار بکر / و لاجرم سراپا
 خدعه و مکر / رابعه سزاوار رجم بود / نه در سپهران دانش نجم / برادر مهتر او
 حارث / سزاوار اندک سپاس و ستایش است / که حمیت مردی داشت... (باختری،
 ۱۳۸۳: ۲-۳).

باختری در آغاز سرایش با بیانی کنایه‌آمیز، خودرایی طالبان را به‌نمایش می‌گذارد و ویژگی‌های منحصربه‌فرد آنان را در دنیای دین و سیاست که با تمام وجود در جهالت و برداشت‌های ناسالم از دین فرورفته‌اند و دارای بیان و بنان (رفتار و ویژگی) خاص هستند، به‌سخره می‌گیرد. او با نیشخندهایی رفتارهای سیاهشان را گوشزد می‌کند؛ برای مثال، در بندی که نقل شد، شاعر می‌گوید طالبان از بر زبان آوردن واژه‌های «تابناک» که در تاریخ ایران کهن بُعد مهمی از زندگی و ارتباط انسان را با عالم بالا شکل می‌دهد، پرهیز دارد. آنان شاعران را به این دلیل که اهل تشبیه و استعاره‌اند، مشرک می‌پندارند و از این‌رو، سرآمدان شعر فارسی - فردوسی و سعدی - را نفرین می‌کنند که مدیحه‌خوان شاهان کیانی و گبری بوده‌اند و رابعه شاعر بلخی را به جرم اینکه زن است و به عشق می‌پردازد، سزاوار رجم می‌دانند و قاتل او را که برادرش است، سزاوار ستایش؛ چون به زعم طالبان، از حمیت مردانگی برخوردار است.

همه این بیانات که در واقع، برخلاف مقصود گوینده نمود می‌یابد، آیرونی است. این سخنان خواننده را در قدم نخست به خنده وامی‌دارد، به قهر می‌آورد و در پایان

غم‌زده می‌نماید و درقبال سرنوشتش نگران می‌کند تا تأمل کند که در چنگال چه انسان‌های جاهلی افتاده است.

در بخش بعد مقاله، طرز نگاه و بیان آبرونیک واصف باختری به مسائل اجتماعی، اعتقادی، فرهنگی و سیاسی افغانستان معاصر- که درواقع از دریچه شعر رفتارهای طالبان را انتقاد کرده است- بحث و تحلیل می‌شود.

۲-۴-۱. نگاه آبرونیک باختری به ادب‌ستیزی طالبان

نگاه باختری به ادب‌ستیزی طالبان آبرونیک و پهلودار است و با زبانی فشرده و هنری، رفتارهای متناقض آنان را درقبال مفاخر ادبیات گذشته ما آشکار می‌کند. به گمان شاعر، طالبان از یک سو، خود را مخالف جدی شعر نو قلمداد می‌کند و از دیگر سو، اشعار سنتی و کلاسیک فارسی همچون *مثنوی مولانا*، غزلیات حافظ و رباعیات خیام را که جملگی مصادیق زیبایی و صلابت اشعار فارسی‌اند، مردود می‌داند. به نظر شاعر، این موضع طالبان دربرابر ادبیات ریشه در سبک مغزی، ناباروری، جمود فکری و تقدس‌مآبی خشک طالبان دارد. این گروه شعر و ادبیات را مظهر تشبیه و تصویر می‌پندارند و آن را حرام می‌دانند.

پیتر مارسدن درباره ادب‌ستیزی طالبان به‌صراحت می‌گوید: «گرفتن تصاویر، نقاشی، هنرهای مجسمه‌سازی، ممنوع کردن شعر و داستان و... از عمده‌ترین جنایات بشری است که طالبان برای اولین بار در افغانستان به‌راه انداخته‌اند» (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۰۴-۱۱۰). شاعر با چنین نگاهی است که ناهمی‌ها و درک ناچیز طالبان را از مزایای شعر و ادب به‌شکلی عریان به باد انتقاد و نکوهش می‌گیرد؛ چنان‌که در این شعر مشاهده می‌کنیم:

نه بیگانه پرستیم که از «نیما» سخن گوئیم / که او دراصل «نی ما» است / یعنی از ما نیست / و هرکه به‌اندازه یک خردل خرد داشته باشد / این داند... / ما نه زان سبک‌مغزانییم / که «شعر نو» گوئیم / زیرا هرچه نو کفر را در گرو است / از آنچه شعر سپیدش می‌خوانند / به‌اندازه‌ای بیزاریم / که نژادپرستان امریکا از سیاه‌پوستان... / نیاکان ما «مثنوی» را «مثنوی» خوانده‌اند / و «خیام» و «حافظ» را از همه‌جا رانده‌اند / درخشان‌ترین صحایف تاریخ / همان‌هایی‌اند / که عصر سنگ را

بازتاب داده‌اند/ حتی مرگ بر مفرغ/ چه گمراه بوده‌اند آنانی که/ از مفرغ بهره گرفته‌اند!/ آخر دو حرف «دروغ» خود را در مفرغ پنهان کرده‌اند/ مفرغ حرام است/ همان‌گونه که دروغ... (باختری، ۱۳۸۳: ۵).

در اینجا خواننده از منظور واقعی شاعر آگاه می‌شود و درمی‌یابد که هرآنچه پیش از این گفته، خلاف منظور ظاهری او بوده است. شاعر به ظاهر با کلمات بازی می‌کند تا با تناقض مفهومی انسان را به خنده وادارد؛ با بازی با کلمات سعی می‌کند ظاهر فریبی، جهالت، سطحی‌نگری و استبداد طالبان را که بویی از تاریخ و فرهنگ نبرده است، به باد انتقاد و نکوهش بگیرد؛ با ظرافت‌های زبانی همچون «نه بیگانه پرستیم که از "نیما" سخن گوئیم که او دراصل "نی ما" است» یا «نیاکان ما "مثنوی" مولوی را "مثنوی" خوانده‌اند» یا «درخشان‌ترین صحایف تاریخ همان‌هایی‌اند که عصر سنگ را بازتاب داده‌اند...» مردم بی‌خبر از این فتنه‌های شوم را در عالم واقع می‌خنداند و در باطن این موضوع به‌غایت دردآور را مطرح می‌کند که انسان‌هایی با این سطح از جهالت و ظاهر فریبی، میان فارسی‌زبانان گسست ایجاد کرده و با همه مفاخر گذشته و تجددهای معاصر خداحافظی کرده‌اند. در این نوع نگاه آبرونیک، مردم افغانستان با تمام وجود هم قربانی‌اند و هم متهم؛ اتهام آن‌ها بی‌خبری و قصورشان در قبال اوضاع کنونی است و شاعر این وضعیت رقت‌انگیز را با مهارت بسیار نمایانده است.

۲-۴-۲. نگاه آبرونیک باختری به علم‌ستیزی طالبان

علم‌ستیزی طالبان به بیان مصادیق و استدلال نیاز چندانی ندارد. میرهن است گروهی که در زمان حکومتش عکس گرفتن، نقاشی کردن، تماشای تلویزیون و سینما را حرام اعلام کند (نک: مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۷۰)، تا چه حد در ابعاد مختلف به ستیز با علم می‌پردازد. باختری نیز با آگاهی از چنین نگاهی، تابلوی آبرونیکی از عصر طالبان را جلوی چشمان خواننده قرار می‌دهد؛ در این تابلوی متناقض و مخوف، در یک ضلع آن «ساطور» و در ضلع دیگر آن «هندسه» نمود می‌یابد. ساطور در فرهنگ ایران، نمادی از بی‌رحمی، شقاوت و حذف پدیده‌ها و ارزش‌هاست و هندسه هم مظهر صنعت، فناوری و تمدن؛ بنابراین، باختری با دست آویختن به نمادها، هم از تاریخ پرافتخار

کشورش سخن می‌گوید و هم از تبهکاری‌های طالبان پرده برمی‌دارد. اشعار او از یک سو، بیانگر نگاه آبرونیک شاعر به تاریخ معاصر افغانستان و از سوی دیگر، انتقاد و نکوهش او درباره‌ی گروهی است که با خوانش‌های ناسالم از دین، آثار تاریخی ملتی را از بین می‌برند؛ چنان‌که در ابیات زیر مشاهده می‌کنیم:

در روزگار طلایی ما باید همه چیزها وجه تسمیه‌ی درستی داشته باشد/ مثلاً ساطور/
چه واژه‌ی زیبا است/ شاید آن را نخستین بار از طور آورده باشند/ یا شاید این واژه
زیبا اصلاً «ساخت‌طور» باشد/ و دانشمندان آن را «مرخم» ساخته‌اند/ بزرگ‌ترین
اندوه ما این است/ که چرا هندسه بر وزن مدرسه است/ همه‌ی مناره‌ها باید منفجر
شوند/ زیرا در روزگار عتیق/ در بادیه‌های فارسیان نیزه‌گذار/ بر تارک مناره‌ها آتش
می‌افروختند.../ چون امروز بر تارک هیچ مناری/ آتش نمی‌افروزند/ بدان‌ها نیازی
نیست... (باختری، ۱۳۸۳: ۱۴).

شاعر در اینجا با استفاده از صیغه‌ی اول‌شخص خود را نماینده‌ی طالبان جا می‌زند و در مقام سخن‌گوی این گروه شوم، روزگار سیاه و عصر تاریکی را که به وجود آورده‌اند، به‌تعمیر طلایی می‌خواند؛ این وضعیت برای انسان‌های آگاه از جریان طالبان همان مدح شبیه به ذم است. او به همگان دستور می‌دهد همه‌چیز باید وجه تسمیه‌ی درستی داشته باشد و از میان این‌همه واژگان و اصطلاحات فقط «ساطور» در نظر او بسیار خوشایند است؛ چون نماد شقاوت و بی‌رحمی است و این معنا بسیار با ماهیت گجسته و ظالمانه‌ی طالبان نسبت دارد. گزینش این واژه و مقبولیت آن نزد طالبان کنایه و نیشخند تلخ و زنده‌ای است که قساوت و ماهیت بی‌رحمانه‌ی افکار آنان را برملا می‌کند. درواقع، شاعر تلویحاً بیان می‌کند که طالبان با همین «ساطور» ریشه‌ی تمام تاریخ، فرهنگ، تمدن و فناوری را نابود می‌کند و براساس قرائت‌های متوهمانه و خشکشان از مدرسه و دین، با هندسه سر‌کینه و دشمنی دارند؛ از این‌روست که به نظرشان، باید تمام مناره‌ها را منفجر کرد؛ چون مناره نمادی از باورهای باستانی است؛ پس باید به قطع و حذف ریشه‌هایی پرداخت که افغانستان را به گذشته متصل می‌کند.

۲-۴-۳. نگاه آبرونیک باختری به میهن‌ستیزی طالبان

دفاع از خاک، وطن و ارزش‌های وابسته به آن از واجبات دینی و ملی هر فرد آگاهی شمرده می‌شود. در دین، فرهنگ و ادبیات ما، وطن از ابعاد مختلفی دارای مقام متعالی و بلندی است که در بسیاری از مواقع، فدا کردن جان و مال در راه آن امری بایسته است؛ به‌ویژه زمانی که کشورهای متجاوز تمامیت ارضی و سلامت جغرافیایی آن را در معرض خطر قرار دهند.

افغانستان در دو سده اخیر، بیشترین جنگ‌ها، تهدیدها و تجاوزها را از دو قدرت بزرگ جهانی (انگلیس و شوروی) متحمل شده است. وجود چنین چالش‌ها و کنش‌هایی ذهن ناخودآگاه باختری را تحت تأثیر قرار داده و او را برآن داشته تا با نگاه آبرونیک این مسئله مهم و حساس را زمانی به ترازوی نقد محک بزند که افغانستان از کام نهنگی جسته، اما به دهان ده‌ها پلنگ خُرد و ریز شده است. از دید شاعر، طالبان از جنبه‌های مختلف زمینه‌سازی تجاوز غیرمستقیم ده‌ها کشوری را برعهده دارد که به ارزش‌های مادی و معنوی افغانستان چشم طمع دوخته‌اند.

ای عوام کالانعام / که جماع جز با منکوحه مشروعه / از معاصی کبیره است / و اما ما / نه با سر پوشیده‌ای / بل با چند «چیز» جماع کرده‌ایم و می‌کنیم و خواهیم کرد: / جغرافیا / تاریخ / فرهنگ / زیرا این‌ها را از اموال لامالک می‌پنداریم / از سوی دیگر / هیچ فقیهی را چنین فتوایی / بر زبان جاری نشده است / که زنا با «چیز» معصیت دارد... (باختری، ۱۳۸۳: ۲۵).

باختری در اینجا جهالت، ریا و قرائت‌های بیجا و خشک طالبان از دین را با ترازوی آبرونی نقد می‌کند و به‌سخره می‌گیرد و با روایت اول‌شخص، خود را در جمع این گروه قرار می‌دهد. او از «من»ی حرف می‌زند که ریشه جمعی دارد. این «من» منی نوعی و انسانی است که خود را در جایگاه همه قرار داده است تا از این طریق نشان دهد که در زمینه‌سازی تهاجم کشورهای بیگانه- یا چنان‌که خود او به جماع کردن با جغرافیا، تاریخ و فرهنگ افغانستان تعبیر می‌کند- نه تنها طالبان، بلکه همه ملت افغانستان مقصرند. محمد شریف سعیدی نیز در یکی از اشعارش این قصور جمعی را با این زبان سروده است:

و مادر وطن هم بکارتش را باخته بود به انگلیس‌ها/ به روس‌ها/ به امریکایی‌ها/ به ناپاکی‌ها/ و هر شب یک کشور با مادر وطنمان خوابید (۱۳۹۲: ۷۰).

به زعم شاعر، مردم افغانستان بر اثر اختلاف داخلی، بی‌اعتنایی، بی‌سوادی و در فقدان روحیه ملی به کشورهای متجاوز متوسل می‌شوند و یوغ استبداد و تزویر آنان را بی‌شرمانه به گردن می‌کشند و در نتیجه، زمینه تجاوز به خاک افغانستان را فراهم می‌کنند.

۲-۴-۴. نگاه آرونیک باختری به فرهنگ‌ستیزی طالبان

مردم افغانستان دارای فرهنگ دیرینه‌سالی هستند که در دل ایران کهن و در هم‌زیستی ادیانی همچون مانوی، زردشتی، بودایی (نک: بویس، ۱۳۷۷: ۲۷) و اسلام شکل گرفته است. از هزاره اول پیش از میلاد، ظهور آیین‌های زردشتی و بودایی در تمام قرون وسطی نقش این سرزمین را به‌عنوان نقطه تلاقی فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ جهان برجسته کرده است (سکایا و دیگران، ۱۳۵۵: ۳-۴). بنابراین، در تمام این سده‌ها و روزگاران، فرهنگ افغانستان فرهنگ آزادمندی، رادی و انسان‌مداری بوده است.

در تاریخ ایران کهن، مثلث آزادی، رادی و شادی از ارزشی بنیادین برخوردار بوده است. این مفاهیم از یک سو، نقش عیاران را در تاریخ این سرزمین برجسته می‌کند و از سوی دیگر، اتحاد آیین بزم و رزم را به‌یاد می‌آورد که برخاسته از اساطیر ماست. بزم بیانگر همان شیوه شادی و لذت یا اغتنام فرصت‌هاست و رزم دربردارنده دفاع از آزادی و آبادی و هر دو در کنار هم عناصر فرهنگی این سرزمین را در زمان گذشته نشان می‌دهند؛ اما در عصر طالبان، از این فرهنگ دیرپا نشانی نیست. در این عصر، جای فرهنگ آزادی و رادی را برده‌داری و پرده‌داری پر کرده است و جای آبادی و شادی را برپادی. از اینجاست که باختری با مجسم کردن تابلویی از فرهنگ آزادمنشانه نیاکان خویش، فرهنگ برده‌داری را چنین به انتقاد می‌گیرد:

پرده را از آن دوست می‌داریم/ که با اندک دست‌کاری/ به «برده» تغییر سیما می‌دهد/ و مگر نه این است/ که ما را هزاران هزار برده باید؟! / ستبرتر باد پرده‌ها/ و فزونی گیراد برده‌ها.../ ما را خوش نیاید بسا از لفظ‌های پارسی/ که به «دی» پایان

می‌یابند/ بدانید که «دی» یکی از حروف الفبای کافران است/ پس زدوده باد از قاموس‌ها: / آزادی/ آبادی/ شادی/ رادی/ و البته «بربادی» مستثنا است (باختری، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۳).

در اینجا شاعر به‌ظاهر به انتقاد و تمسخر طالبان می‌پردازد که جز برده‌داری، پرده‌داری و بربادی نه هدفی دارد و نه ثمره‌ای؛ ولی درواقع، به‌عنوان جزئی از کل، اقرار می‌کند که به ارزش‌هایی همچون آزادی، آبادی، شادی و رادی چندان معتقد نیست و این اعتراف، اعتراف مردم افغانستان است.

به زعم شاعر، اگر مردم افغانستان درعوض «بربادی» که همان ویرانی و خرابی‌هاست، از چهار مقوله مختوم به «دی» (آزادی، آبادی، شادی و رادی) استقبال می‌کردند، امروز به این فلاکت و بی‌پناهی دچار نمی‌شدند و در کام امپریالیسم شرق و غرب فرو نمی‌افتادند. شاعر در انتقاد از خود- خودی که نماینده ملت افغانستان است- و با درد و اندوهی جان‌کاه نسبت به وطن، دست به خلق چنین آبرونی‌ای زده است.

۲-۴-۵. نگاه آبرونیک باختری به ساده‌اندیشی‌های دینی طالبان

گروه طالبان بیش از هر مسئله دیگری، به جزم‌گرایی و افراط دینی شهرت دارند. برداشت آنان از اسلام ساده‌لوحانه و بر مبنای ظواهر دینی است که به گفته احمدشاه فرزاد، «بیشتر بر محور گذاشتن ریش‌های بلند و دستار سیاه و سفید خلاصه می‌گردد» (۱۳۸۹: ۱۳۱) و نه مسائل بنیادین اسلامی. طالبان که نمونه نوعی از رادیکالیسم خشن اسلامی در قرن حاضر است، چنان در سطح دین گرفتار شده و نگرش‌های جزم‌گرایانه، قشری و ساده‌اندیشانه‌ای دارد که باختری را بر آن داشته است تا از یک سو، از اوضاع اجتماعی آن روزگار تصویری کامل را از دریچه شعر به مخاطب عرضه کند و از سوی دیگر، با نگاه آبرونیک سؤالاتی را به شکل تجاهل‌العارف مطرح کند تا از این طریق هم طالبان را به استهزا بگیرد و هم در معرض هجو و نقد قرار دهد:

آیا شپش‌های بی‌گناه را زیستن گاهی نباید؟... / سلام بر آن که میزبان سخاوتمند
صدها شپش بی‌گناه است... / و باز اندرین کابل شهر/ محلتی را «نقاش» گویند/
مردم این مرزوبوم را در این تسمیه/ دو معصیت دست داده است: / نخست اینکه

چرا عربی ندانند و نخاس را نقاش گویند؟... و دیگر از گناهان لا یغفر کابل زادان این است/ که در شهر آنان/ روستایی را «ریشخور» گویند/ و به این گناه/ اگر صغار و کبار کابل را/ بر دار آویزیم/ هیچ فرهمند بر ما خرده نیارد گرفت/ و دیگر اینکه ما ندانستیم/ خاک بر دهان زندیقیان/ مگر کابل بهشت است./ که در آن بلده محلتی را «جوی شیر» نامند؟! از این رو دعا می‌کنیم/ که مردم این شهر را بد رساد! و از خوردنی حد رساد و لگد رساد! (باختری، ۱۳۸۳: ۳-۵).

شاعر در اینجا در ظاهر تجاهل می‌کند؛ ولی در باطن اندیشه و ایدئولوژی طالبان را به استهزا و انتقاد می‌گیرد. در زمان آنان، عکس گرفتن و نقاشی کردن ممنوع بود؛ هم از این روست که شاعر به عمد از مکان‌هایی به نام «نقاش»، «ریشخور» و «جوی شیر» که در مرکز شهر کابل اند، نام می‌برد. شاعر به عمد طالبان را چنان سخیف و جاهل تصویر می‌کند که حتی با نام‌هایی که تعرضی به باورهای جزمی آن‌ها دارد، مخالفت می‌کنند و به خیالشان مردم در آن مکان‌ها گاهی نقاشی می‌کنند، گاهی ریش‌ها را از بین می‌برند (ریشخور) یا با جوی شیر به باورهای اسلامی درمورد بهشت تشبیه می‌جویند؛ از همین رو، از کابل و مردم آن به شدت بیزارند و به همین سبب، این شهر را به جهنم روی زمین مبدل ساخته‌اند تا به خیال خود مخالفان ایدئولوژی خویش را تنبیه کنند.

باختری با چنین نگاه آبرونیک، ابتدا هر انسانی را به خنده و می‌دارد و بعد حزن و اندوه را جایگزین آن می‌کند که ناشی از تأمل و تعمق است. خواننده با خود فکر می‌کند بدا به حال مردمی که چنین حاکمان جاهلی با چنین برداشت‌های نادرست و خطرناکی بر آنان حکم‌رانی می‌کنند!

۲-۴-۶. نگاه آبرونیک باختری به زن‌ستیزی طالبان

طالبان با تسلط بر کابل قوانین بسیار سختی را تعیین و اجرا کرد. آن‌ها زنان را از کار کردن و حتی خریدن وسایل از بازار هم منع می‌کنند (کورنا، ۱۳۸۳: ۶۰). در هر گوشه‌ای از شهر کابل، زنان را به بهانه‌های مختلف در حضور عام شلاق می‌زنند و از جمله برقع پوشیدن و خانه‌نشین کردن زنان را یکی از افتخارات بارز خویش قلمداد می‌کنند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۹۴). در این مسئله به اندازه‌ای با جدیت برخورد می‌کنند که حتی یکی از

زنان خارجی را که پیرو ادیان دیگری بوده است، در شهر هرات به سبب نپوشیدن برقع در حضور عام شلاق زدند (همان، ۱۳۵).

واصف باختری با توجه به چنین رفتارها و اقدامات طالبان که نه با انسانیت سازگاری دارد و نه با اسلام، در نگاه نخست، ایدئولوژی زن‌ستیزانه طالبان را با مهارت به‌نمایش می‌گذارد و در گام بعد، اندیشه افراطی آنان را با اعراب دوران جاهلی - که دختران را زنده‌به‌گور می‌کردند - یکسان می‌پندارد و چنین وانمود می‌کند که تمام رفتارهای ظالمانه و زن‌ستیزانه طالبان ریشه در همان فقر فکری، فقدان شناخت و برداشت غلط آنان از مفاهیم بنیادی اسلامی دارد. او با درد و درکی که از قضایا دارد، بیان و نگاهش را چنین آبرونیزه می‌کند تا از این طریق رفتار خشن و غیرانسانی طالبان را نقد و نکوهش کند:

شلاق باید بر سراسر آفاق فرمانروا باشد / ورنه چرا شاعران پیش از کشف آتش /
آن را با آفاق قافیه بسته‌اند؟... / گیتی را مردانی نابینا سزاوار است / و زنانی الکن /
مرگ بر چشمی که می‌بیند! ... / مرگ بر واژه! / مرگ بر سخن! / زن باید تنها / یک
جاروب داشته باشد / و چند سوزن / ورنه چرا «روب» با «خوب» هم‌آواست؟ / و
چرا سوزن با «زن» به پایان می‌رسد؟ / خردمندان را شاید / که بر دیدگان زن، سوزن
فروبرند! / بدانید که زنجیر هم با «زن» آغاز شده است / و نحوین گفته‌اند / که
«جیر» ممال «جار» است / فتأمل: / زن، همسایه زنجیر معنی می‌دهد / یعنی زن به
زنجیر کشیده شود! / بدانید که آنچه ما از صرف و نحو دانیم / نه «سیبویه»
می‌دانست و نه «ابن‌حاجب»... / بلند باد قامت دارها / درازا گیرند تازیانه‌ها و
سیم‌های خاردار! / سقط جنین بادا بر زنان باردار / به‌ویژه اگر از بخت وارون دختر
زایند (باختری، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۵).

باختری در اینجا هرچند با الفاظ بازی ماهرانه‌ای را به‌راه می‌اندازد، دراصل رفتار ناشیانه طالبان را می‌نکوهد و با شگردهای ادبی هم نوعی از زیبایی‌های زبانی را رقم می‌زند و هم با عباراتی همچون «مرگ بر واژه!» و «مرگ بر سخن!» نبود آزادی بیان و آزادی قلم را بازگو می‌کند. او دوره‌ای را ترسیم می‌کند که در آن هیچ‌کس را توان لب‌گشودن و اعتراض نبوده است. او با رقم زدن صنعت ادبی تجنیس میان «زن و سوزن» و «زن و زنجیر» و تکرار چندباره این واژگان، هم آهنگ شعر را زیبا جلوه می‌دهد و

هم اجبار زنان را در کارهای خانه و به زنجیر کشاندن آنان را براساس باورهای طالبانی در ذهن مخاطب مجسم می‌کند و به این ترتیب، عمق فاجعه و میزان زن‌ستیزی این گروه را به‌تصویر می‌کشد. خواننده نخست از سطح نازل اندیشهٔ آنان درباب زنان به خنده می‌افتد؛ اما بی‌درنگ تأسف و حسرت جایگزین این خنده می‌شود.

۳. نتیجه

آیرونی بر اثر تضاد و تناقض ماجرای‌های زندگی شکل و قوام می‌یابد. شاعر آیرونیست با دقت، ظرافت و سرعت طوری به زندگی و قضایا می‌نگرد که از یک سو، مقوله‌های ناهمگون را در کنار هم قرار می‌دهد و از سوی دیگر، با تصویربرداری از جریان رویدادها و قضایا، تابلویی را در جلوی چشم خواننده قرار می‌دهد که بخشی از آن خنده و بخشی از آن گریه‌ای جان‌سوز را به‌بار می‌آورد.

با این رویکرد، آیرونی در شعر بلند *بیان‌نامهٔ وارثان زمین* از اندیشهٔ فلسفی و انتقادی واصف باختری برمی‌خیزد و به‌علت مهارت‌های شاعرانه، هم رویدادهای دوران طالبان بازتاب می‌یابد و هم نیشخندها و زهرخندهای تلخی نثار مخاطبان می‌شود و با درهم تنیدن تعارض‌ها و تناقض‌ها، فضایی ایجاد می‌شود که با خنده‌ای تلخ آغاز و به اندوهی جان‌کاه ختم می‌شود. بنابراین، آنچه این اثر باختری را از آثار دیگران برجسته و متمایز می‌کند، این است که شاعر با هدفمندی‌های خاص از یک سو، عقلانیت و عاطفه را در هم آمیخته و از سوی دیگر، باکمک ابزار آیرونی شعری بلند سروده که سرتاسر هجو زورگویی، خشک‌اندیشی و استبدادجویی طالبان، و نیز تعریض به ظلم‌پذیری و غفلت مردم افغانستان است. این اثر مصداق بسیار مناسبی از شعر معاصر فارسی است که آیرونی را درجهت اهداف سیاسی، اجتماعی و عقیدتی به‌کار برده و با استفاده از آن شعر خود را به ابزار برای تنبیه، خودآگاهی و هشیاری خواننده بدل کرده است.

باختری در نتیجهٔ رویدادهای ناخوشایند و استبدادزدهٔ دیروز افغانستان *بیان‌نامهٔ وارثان زمین* را سرود تا از یک سو، اندیشه‌های ناسالم طالبان را که با قرائت‌های خشک، کرخت، بی‌روح و بیجا از اسلام، دست به خشونت و رفتارهای ظالمانه

می‌زنند، نکوهش کند و از سوی دیگر، مردم افغانستان را در برابر این رفتارهای ناروا به قوت اراده و بیداری ضمیر دعوت کند.

همان‌طور که آبرونی در قالب الفاظ و کلمات متعارض، از مفاهیم دوگانه و متناقضی برخوردار است، در این شعر بلند باختری نیز محتوا و پیام کلی آبرونیک می‌شود؛ این پیام در ظاهر طالبان را مورد نقد و نکوهش قرار می‌دهد؛ اما در باطن حامل پیام بیداری و استقلال مردم افغانستان در برابر نابرابری‌ها نیز است.

پی‌نوشت‌ها

1. D.C. Mueck

۲. باختری با زبان‌های عربی، انگلیسی، هندی و روسی آشنایی کامل دارد و برخی از اشعار مهم ۴۲ شاعر مشهور جهان را از انگلیس، امریکا، اسپانیا، روسیه، هند، لبنان، فلسطین، برزیل، ترکیه و... به زبان فارسی برگردانده است (نک: باختری، ۱۳۸۸: ۳۷۱-۵۱۲). او علاوه بر آن، اشعار یازده شاعر و دو داستان کوتاه افغانی را به زبان انگلیسی و هجده مقاله را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است و تاکنون، دارنده چهارده مجموعه شعری، ۱۳۹ مقاله علمی و پژوهشی به زبان فارسی و چهار مقاله به زبان انگلیسی است (نک: ثروتی، ۱۳۹۰: ۲۱-۳۷).

منابع

- آقازینالی، زهرا و حسین آقاحسینی (۱۳۸۷). «مقایسه تحلیل کنایه و آبرونی در ادبیات فارسی و انگلیسی». *کاوش‌نامه*. ش ۱۷. صص ۹۵-۱۲۷.
- باختری، واصف (۱۳۸۳). *بیان‌نامه وارثان زمین*. به کوشش محمد ناصر هوتکی. کابل: پرنیان.
- _____ (۱۳۸۸). *سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا*. به کوشش ناصر هوتکی. کابل: پرنیان.
- بویس، مری (۱۳۷۷). *چکیده تاریخ کیش زردشت*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- ثروتی، بهروز (۱۳۹۰). *نگاهی به احوال و آثار واصف باختری*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- جوادی، حسن (۱۳۸۴). *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*. بی‌جا: کاروان.
- داد، سیما (۱۳۸۷). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.

- سعیدی، محمدشریف (۱۳۹۲). *آهسته رفتن چاقو*. تهران: عرفان.
- سکایا، پیگولو و دیگران (۱۳۵۵). *تاریخ ایران*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- فرزانه، احمدشاه (۱۳۸۹). *افغانستان از حکومت مجاهدین تا سقوط طالبان*. مشهد: قلم.
- قویم، عبدالقیوم (۱۳۸۷). *مروری بر ادبیات معاصر دری*. ج ۲. کابل: سعید.
- کورنا، لورل (۱۳۸۳). *افغانستان*. ترجمه فاطمه شاداب. تهران: ققنوس.
- مارسدن، پیتر (۱۳۷۹). *طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان*. ترجمه کاظم فیروزمند تهران: نشر مرکز.
- موکه، داگلاس کالین (۱۳۸۹). *آیرونی*. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- Aqa Zinali, Z. & H. Aqa Hosini (2008). "Moqāyiesā e tahlil kenāya va irony dar adabyāt e fārsi wa inglisi". *Kawooshnāma Magazine. No. 17*. pp. 95-127. [in Persian]
- Bakhteri, V. (2004). *Bayān nāma e wāresān-e zamin*. ba koshish M.N. Hotaki. Kabul: Parniān Publication. [in Persian]
- _____ (2009). *Safālinayei Chand ber Pishkhān-e Blūrin- e Fardā*. ba khoshish M.N. Hotaki. Kabul: Pernian Publication. [in Persian]
- Boyce, M. (1998). *Chakida e tārikh-e kish-e zardasht*. H. Sonaatizadeh (Trans.). Tehran: Safi Ali Shāh Pulication. [in Persian]
- Cuddon, J.A. (1979). *A Dictionary of Literary Terms*. Penguin Books.
- Dad, S. (2008). *Farhang- e Istelāhāt Ādabi*. Tehran: Morwārid Publicatin. [in Persian]
- Farzan, A.S. (2010). *Afghanistan az hokomat e mojāhedin tā soqot e Taliban*. Mashhad: Qalam Publication. [in Persian]
- Javadi, H. (2005). *Tārikh e tanz dar adabyāt e fārsi*. Tehran: Kārāvān Publication. [in Persin]
- Korna, L. (2004). *Afghanistan*. F. Shadab (Trans.). Tehran: Qoqnus Publication. [in Persin]
- Marsden, P. (2000). *Talibān, jang, mazhab wa nizām e jaded dar Afghanistan*. K. Frozmand (Trans.). Tehran: Markaz Publication. [in Persian]
- Qawim, A.Q. (2008). *Morori ber adabyāt e moaāsir dari*. 2nd Ed. Kabul: Saied publication. [in Persian]
- Sakaya, P. et al. (1976). *Tārikh e Iran*. K. Kishawarz (Trans.). Tehran: Paiām Pblcation. [in Persian]

- Sorwati, B. (2011). *Negāhi ba ahwāl wa āsār e Wāsif Bākhteri*. Tehran: Shirkat E Sahāmi Kitābhay Jibi Publication [in Persian]
- Mueck, D.C. (1969). *The Compass of irony*. Methuen & Co Ltd.
- _____ (2010). *Irony*. H. Afshar (Trans.). Tehran: Markaz Publication. [in Persian]
- Saeidi, M.S. (2013). *Āhista Raftan e Chāhgho*. Tehran: Irfān Publication. [in Persian]